

## يك پیشنهاد

### زبان یونانی در ایران

باستانی پارسی (محمد ابراهیم)

آنچه در باب تاریخ ایران پیش از اسلام نوشته شده، خصوصاً مربوط به عصر هخامنشی و اشکانی، بیشتر به زبان یونانی و بعضاً رومی است، و بسیاری از آن آثار به زبان فارسی ترجمه شده است، و من کمال احترام را به مترجمین آن آثار دارم، ولی در اینجا نکته‌ای هست که باید بازگو شود، آن در واقع ایرادی است که بر تمام آثار یونانی - که به فارسی ترجمه شده - هست و آن اینست که ترجمه‌های آثار ارسطو و افلاطون و هرودوت و توسیدید و پلوتارک و گزنون، و همه کسانی که از یونانی و رومی، آثار آنها به فارسی ترجمه شده، در حکم نماز فرهاد میرزا در لرستان است، و يك روزی دوباره باید قضا شود.

توضیح اینکه، درین ساعت که مخلص این یادداشت را درباره ترجمه کتاب ارسطو برای شما خواننده عزیز می‌نویسد، باید اطلاع داشته باشید که در تمام يك میلیون و ششصد هزار کیلومتر وسعت مملکت، يك استاد یونانی‌دان وجود ندارد که بتواند کتب و متون قدیمی یونانی را بخواند و ترجمه کند. و این واقعاً برای دانشگاه‌های چین یا ژاپون، یا کره که تماسی با تمدن و تاریخ یونان نداشته‌اند اگر عیب نباشد، برای دانشگاه تهران و شیراز، نقص و عیب بزرگی است، زیرا مگر نه اینست که هزار و پانصد سال تاریخ قبل از اسلام خودمان را ما تقریباً بر اساس منابع یونانی قدیم و رومی قدیم می‌شناسیم؟ مملکتی که اینهمه تاریخش در گرو خط و زبان دیگری است، واجب و بر او لازم است که آن زبان را بداند، و خوب هم بداند، تا بتواند از کنه زوایای آن، مطالبی که مربوط به روزگار گذشته اوست، استخراج کند. البته

من می‌دانم که این کار کار ساده‌ای نیست، و حتی در اروپا هم آنها که زبان قدیم یونان و روم را خوب بدانند شاید بسیار زیاد نباشند، و به همین دلیل، شاید عده‌ای از دوستان ایراد بگیرند که باستانی که به همین سادگی دانشگاه را مکلف می‌کند که چرا زبان یونانی و رومی را کسی بلد نیست، خوب بود یا خودش مثل آن‌روستائی جهرود قم<sup>۲</sup>، که از پاریز تا پاریس هم نرفته بود، همت میکرد و میرفت یونانی یاد میگرفت، یا اینطور ساده خرده نمیگرفت که چرا نمیدانند! بروند! یاد بگیرند ترجمه کنند به خیالش که کار ساده‌ایست.

دست و رو از گرد ره ناشسته، خصم و مدعی

بسا وزیر و والی ملک خراسانست این

که گشاید حسن خیوق گاه بندد بند مرو

آنقدر آسان که گوئی بند تنبان است این!

اما بهر حال این امری است که، آسان یا مشکل، باید یک روز صورت گیرد، یعنی باید کسانی باشند که تاریخ هرودوت، تاریخ گزنفون، سیاست ارسطو، و جمهوریت افلاطون را در ایران، از زبان اصلی ترجمه کنند، و همانطور که فرنگی‌ها، برای اطمینان قلب خواننده، عین متن یونانی هر صفحه را هم برابر ترجمه خودشان چاپ می‌کنند (مثل قرآن - که ترجمه هر صفحه برابرش گذاشته میشود) همانطور باید عمل کنند، زیرا متنی که مربوط به ۲۵۰۰ سال یا ۲۰۰۰ سال پیش است، مثل کتیبه داریوش، آنقدر اهمیت دارد که باید هر کلمه آن، با اطمینان خاطر، ضبط، چاپ، ترجمه و تفسیر و تحلیل بشود. بدین دلیل بود که من عرض کردم باید یک روز همه آثار ادب یونان قدیم، که از زبان‌های دیگر - مثل انگلیسی و فرانسه و آلمانی - ترجمه کرده‌ایم، مجدداً ترجمه و با متن اصلی به چاپ برسند. تصور بفرمائید که ما در برگردان معروف‌ترین نام پیش از اسلام خودمان، یعنی کوروش، (که از فرانسه سیروس هم برگردانده‌ایم) هیچ به اصل فارسی آن توجه نکرده‌ایم، و یک اسمی ساخته‌ایم که شاید با اصل فرسنگها فاصله داشته باشد.

مرحوم کسروی می‌گوید، «از روی قاعدة الفبای فرانسه یا انگلیسی لودیا را

لیدیا Lydia می‌خوانند، حال آنکه در الفبای یونان y صدای او و C صدای ك داشته‌است. صدغلط از اینگو نه در کتاب‌های مؤلفان امروزی می‌توان پیدا کرد، مثلاً کلمه Cyrus را سیروس می‌خوانند در حالیکه از روی قاعده الفبای یونانی کوروش باید بخوانیم<sup>۴</sup>.

اتفاقاً درین مورد، عقیده بنده اینست که حروف اپسیلون قدیم یونانی که به شکل y در خطوط فرانسه و انگلیسی تبدیل شده، لابد، يك مورد نزدیک به تلفظ «ای» داشته که چنین باقی مانده، و دلیل آن را می‌توانیم از همان کلمه سیروس پیدا کنیم، زیرا برخلاف تصور مرحوم کسروی، در کتب قدیم ما، کلمه کوروش به صورت «کی‌رش» و «کی‌ارش» ضبط شده و لابد یونانیان در تلفظ این نام چنین صوتی شنیده بودند که آن را بدان صورت ضبط کرده بودند. هر چند کلمه کامبیز در کتب ما قابوس و کبوج یاد شده است<sup>۵</sup>. وهم امروز در بسیاری از نقاط مملکت ما حرف «او» رابه صورت «ی» ممال تلفظ می‌کنند: بود = بید، دور = دیر، ختنه سوران = ختنه سیران = پوسیدن = پیسیدن.

پس باید گفت که کلمه «کی‌رش» شاید نزدیکترین تلفظ به نام اصلی کوروش بوده باشد، خصوصاً لفظ «کی» هم که اصولاً در تاریخ «کیا و بیائی» دارد و در تواریخ عرب به صورت کی‌رش ضبط شده، پس «کی» کجا و «کو» کجا؟

بده جام جم و از جم مکن یاد که میداند که جم کی بود؟ و کی کی؟

آثار قدیم یونان دریای ذخار ادب عالم است.

این‌ها همان کتاب‌هایی است که تمدن شرق هزار و پانصد سال پیش در ادس و حران آنها را به سریانی ترجمه کرده بود، و بعد از اسلام هم به عربی در آورده شد<sup>۶</sup>، ولی ششصد سال ما از آن بیگایه ماندیم، در حالی که دنیا با آن سروکار داشت و تجزیه و تحلیل می‌کرد تا به آنجا رسید که کانت و هگل و امثال ذلک از آن درآمد، ولی ما ماندیم و همان فارابی هزار سال پیش و همان ملا صدرای چهار صد سال پیش!

بهر حال، تا ایران از منابع اولیه این ذخائر بشری مستقیماً نتواند استفاده کند، هیچ راهی نیست جز همین راه که انتخاب کرده‌اند، یعنی ترجمه آثار قدیم

یونانی و رومی از ترجمه آنها به زبان‌های انگلیسی یا فرانسه یا آلمانی و غیرذکر. اما اگر روزی رسید که دانشگاه‌های ایران حرف‌گوش کردند و متخصص‌ترین فنون بدست آوردند<sup>۲</sup> آنوقت می‌شود کتاب هرودوت دکتر هدایتی را جلو گذاشت و گفت: جناب دکتر! شما می‌فرمائید «آنتیلاکه شهری بزرگ است، تیول اختصاصی زن پادشاه فعلی مصر است و درآمد آن به‌مصرف هزینه تهیه کفش او میرسد»<sup>۸</sup> اما مرحوم مشیرالدوله ترجمه نموده است: «آن‌تیلا... از زمان تسلط پارسی‌ها به‌مصر، هر کدام از شاهان پارس، این شهر را به‌زن خود برای پول کفش می‌دهد»<sup>۹</sup> حالا يك فاروق اعظم بیاید و میان ترجمه این دو وزیر حکمیت کند؟ هم‌چنین آن‌وقت می‌شود يك چیزی هم از متن سیاست ارسطو فهمید که دکتر حمید عنایت استاد عالی‌قدر، با وجود تسلط به زبان‌های انگلیسی و فرانسه و عربی، و آوردن اصل جمله‌ها به‌این‌سه زبان، ناچار نشود در آخر صفحه اضافه کند که «... خود مترجم حاضر [یعنی دکتر عنایت] از ترجمه این جمله عاجز ماند» (ص ۲۵۸)، لابد یونانی‌شناس وقت يك چیزی به‌تناسب فهم خود - مثل بقیه مترجمین فرانسه و انگلیسی و عربی - ترجمه می‌کند. و همان‌خودش کاری است که «دستی که حاکم ببرد خون ندارد». شاید به‌مشیرالدوله هم می‌شد گفت نقل قول هرودوت هنگام فتح بابل توسط داریوش، آنجا که می‌گوید:

«یکی از بابلی‌ها روزی چنین گفت: شما پارسی‌ها چرا وقت خود را بی‌بهره در اینجا صرف می‌کنید؟ شما وقتی بابل را تسخیر خواهید کرد که قاطری بزاید. او چنین گفت، چه یقین داشت که قاطر هرگز بزاید»<sup>۱۰</sup>، به‌واقعیت نزدیکتر بود، اگر به این صورت ترجمه می‌شد که:

«- اگر قاطری کره زائید، شما هم بابل را فتح خواهید کرد!» در واقع او يك ضرب‌المثل خیلی قدیمی فارسی را برای خود فارسی‌ها بکار برده بود. اگر خود هرودوت هم معنی این ضرب‌المثل را فهمیده بود، نمی‌آمد داستانی برای توجیه حرف‌خودش بسازد که يك سال بعد قاطر «زوپیر» کره‌ای زائید!

فعلا باید سپاسگزار آقایان محمد حسن لطفی و رضا کاویانی بود که دوره هفت جلدی آثار افلاطون را منتشر کرده‌اند تا روزی که انشاءالله يك یونانی‌دان

بزرگ پیدا شود و آن وقت بیاید ایراد کند که چرا کتاب «جنگ بزرگ» توسیدید یعنی تاریخ جنگ‌های پلوپونز، که توسط يك سردار معروف جنگ نوشته شده، ابتدا توسط همین دکتر لطفی و دکتر اسدالله آل‌بویه از آلمانی به فارسی ترجمه شده، و بعد به دلائلی، دکتر کاویانی، به قول خودشان «تجدید نظر کاملی در ترجمه نخستین کرده است»، و سپس دکتر احمد رجائی «بامراجعه به متن فرانسه، توضیحات پاورقی‌ها را تکمیل نموده است» و تازه پس از اینهمه زیر و بالاشدن‌ها «کتاب حاضر» (به قول خودشان) خلاصه‌ای از متن اصلی است» و عنوان آن نیز «درس عبرت» انتخاب شده، حالا به عقیده شما، کدام قسمت این ترجمه با اصل هم‌عنان خواهد رفت؟

هیچ‌دانی که چرا پسته چنان می‌خندد زانکه گفتم که بدان پسته دهن می‌مانی  
بنده دیگر جساتی در باب «ایلیاد وادیسه هومر» ترجمه استاد بزرگ مرحوم سعید نفیسی نمی‌کنم.<sup>۱۱</sup> و جمهوریت افلاطون فؤاد روحانی و نقدالشعر زرین کوب را هم يك تحریر عالی و دلپذیر از ترجمه انگلیسی افلاطون و ارسطو می‌دانم، و «ایرانیان» اشیل ترجمه دکتر کامیاب خلیلی را هم موقتاً قبول دارم<sup>۱۲</sup> و حرف دکتر سعید فاطمی را هم در باب درس اساطیر یونان فعلاً می‌شنوم، و حیات مردان نامی پلوتارک ترجمه مشایخی نیز لابد زحمت دوباره ترجمه را برگردن مترجمش خواهد گذاشت. باز خدا رحمت کند مرحوم کسروی را که در ترجمه خلاصه «کتاب پلوتارخ» صریحاً اعتراف می‌کند:

«... ما در ترجمه این دوازده گانه (بیوگرافی‌ها) ترتیبی را که در نسخه‌های امروزی پلوتارخ است رعایت نکرده، بلکه ترتیب دیگری را در نظر گرفتیم، و آن اینکه، هر کسی وفاتش پیشتر، ما نیز سرگذشت او را جلوتر آوردیم!» و در آخر کار تصریح می‌کند: «هم این نکته را باید باز نمود که این ترجمه، نه از اصل یونانی کتاب، بلکه از ترجمه انگلیسی آن نقل شده...»

بنده اینجا از ترجمه اصول حکومت آنن ارسطو توسط خودم دیگر حرفی نمی‌زنم، که صحرائی نمی‌داند زبان اهل دربارا، خودم می‌مانم و روز قیامت و جواب معلم اول.

طبل پنهان چه زشم، طشت من از بام افتاد

کدوس رسوائی ما بر سر بازار زدند  
فقط برای اینکه خودم را هم جواب داده باشم و يك بار ديگر خود مشت و مالي کرده باشم، خطاب به خودمی گویم: بی خود ادعا مکن که «احتمالا میان کلمه آرخت، و آرکت و اراکنه، با کلمه آخوند! يك ارتباطی باشد» که «ارکت شاه» چیزی ديگر است، بيم خود برای خود نسبت شاهانه مساز جناب باستانی پسر مرحوم حاج آخوند پاریزی! آخوند ديگر است، و آرکت ديگر. مقصود این است که اشکال در ترجمه کتاب‌های یونانی، تا این نقص «زبان آشنائی» برطرف نشود، همیشه بوده و از زمان ترجمه تاریخ یونان سیدعلیخان تا روزگار آخرین متخصص ترجمه و تدریس تاریخ یونان دکتر احمد بهمنش - که به ناحق دچار بازنشستگی زودرس شد - ادامه داشته و خواهد داشت. منتهی درینجا مخلص و دیگران، در حکم آن افسر نمازخوان شریعت سنگلجی هستیم. مرحوم شریعت يك روز وارد مسجد شد و دید همه حضار مشغول وضو گرفتن برای ادای نماز شده‌اند، جز يك صاحب منصب که همانطور ایستاده و نگاه می‌کند. (افسران آن روزها چکمه پوش بودند و تابستان و زمستان و تمام مدت کارچکمه و گاهی اوقات مهمیز هم در انتهای آن بر پا داشتند!) - بهر حال، شریعت از آن صاحب منصب پرسید: شما چرا مشغول نمی‌شوید؟ افسر پاسخ داد: والله من باید بروم منزل بخوانم، زیرا چکمه به پا دارم و در آوردن چکمه مشکل است.  
شریعت که مقصود خاصی داشت، به آن افسر گفت: خوب، با چکمه وضو بگیر.  
افسر تعجب کرد و گفت درست نیست. مرحوم شریعت گفت: تو از روی چکمه مسح بکش و نماز بخوان، به گردن من، خداوند قبول می‌کند، و بدین طریق در حضور مردم آن افسر ناچار شد نماز بخواند. این حرف دهان به دهان گفته شد، و بعضی روحانیان ایراد کردند که غیر ممکن است و آقای شریعت هرگز چنین حکمی صادر نمی‌کرده است که مسح باید روی پا کشید نه چکمه. ایراد را به گوش شریعت رساندند، مرحوم شریعت در جواب پیغام داده بود:

- حضرات آقایان علما، من نماز را تاروی چکمه صاحب منصب رساندم شما

اگر می‌توانید آن را به‌زیر چکمه برسانید!

حالا، همهٔ این مترجمان زحمت‌کش، باهمت بسیار، دست به کاری زده‌اند که نه‌اجر دنیا دارد و نه آخرت، و کتاب‌هایی است که بسا اوقات به‌چاپ دوم نمی‌رسد، در واقع، ماه‌ها، آثار یونان قدیم را تا «روی چکمه» رسانده‌ایم. زبان‌دانان پیدا شوند و لطفی کنند و آن را به‌زیر چکمه و روی پا برسانند!

## پاورقی‌ها

۱- فرهاد میرزا در یکی از نامه‌های خود به ناصرالدین شاه، در ایامی که حاکم لرستان بود، نوشته است که شبها از ترس لرها خواب به چشمانش نمی‌آمده، و آنقدر متوحش بوده که همهٔ نمازهایی را که در لرستان خوانده باید دوباره با فراغ خاطر و فراغت‌بال تجدید و قضا کند!

البته کارهای قضای فرهنگی یکی دوتا نیست. خیلی از کتاب‌هایی که در ده پانزده سال اخیر تجدید چاپ شده کم و کاستی‌هایی دارد که بلاى سانسور به آن وارد آورده و باید دوباره به صورت اول تجدید چاپ شود، (مثل بعضی کتب هدایت و آل احمد و خواجه‌نوری و بزرگ علوی و دیوان عارف و بهار و...) حتی بسیاری از مقالاتی که از این و آن در همین دو سالهٔ اخیر در بعض مجلات نقل شده با اصل مقالات همراه نیست، و من خود یکی دو مقاله‌ام را که از کتاب‌هایم نقل کرده بودند - و خیلی بدجائی هم نقل کرده بودند - خواندم، خودم آنرا باز نشناختم.

روزگاریست که تصدیق نمی‌باید کرد اگر از صبح، کسی لفظ صداقت شنود

۲- بنده از یکی دوتا دوستان که آشنا به خواندن خط یونانی قدیم هستند عذر می‌خواهم. اولاً مسأله تسلط به زبان و خط قدیم است، ثانیاً، اگر کسی هم هست، لااقل يك اثر كوچك ترجمه نکرده است تا بدانیم درین خانه که بیماری هست! استاد فرید لابدنظر مخلص را تأیید خواهند فرمود.

۳- مقصودم خواجه نصیر طوسی است که بنده بسا اینکه یکی دوجا به مناسبت‌هایی، مباشرتی در باب خواجه نصیرالدین طوسی روا داشته‌ام، امروز باید بگویم که خواجه، احتمالاً، یکی از قدیمترین کسانی است که زبان یونانی می‌دانسته و از آن زبان ترجمه

کرده بوده است. عبید زاکانی که در ۷۳۰ هـ / ۱۳۲۹ م. خود جزء کتاب نویس‌ها بوده (مقدمه عباس اقبال بر عبید. ص ۷، و این در واقع حدود پنجاه سال بعد از خواجه نصیر می‌شود) در مقدمه رساله «صدپند» می‌نویسد: «... متکلم این حروف عبید زاکانی بلغه الله غایب الامانی... از اول جوانی به مطالعه کتب و سخن علما و حکما اهتمام داشت، تادریں روزگار که تاریخ هجرت به هفتصد و پنجاه رسید: از گفتار سلطان الحکماء افلاطون، نسخه‌ای مطالعه افتاد که برای شاگرد خود ارسطو نوشته بود، و یگانه روزگار، خواجه نصیرالدین طوسی از زبان یونانی به پارسی ترجمه کرده و در اخلاق ثبت نموده، با چندین نامه علی‌الخصوص پندنامه شاه عادل انوشیروان که بر تاج ربیع فرموده، به خواندن آن خاطر را رغبتی عظیم شد و بر آن ترتیب پند نامه‌ای اتفاق افتاد...» (مقدمه رساله صدپند). خواهشمندم فوراً تکذیب نفرمائید و نگویید که اساطیر است و افسانه نژند، خواجه را چکار با زبان یونانی؟ آدمی که در آن وقت با ترك و مغول می‌آمیزد و با اراکنه بغداد مخالفت می‌ورزد، چرا سریانی یا یونانی یاد نگیرد؟ در حالی که مامی دانیم در همین بغداد بسیاری کنیزکان و غلامان یونانی در دربار عباسیان بوده‌اند (یعقوب لیث ص ۹۶): بنده می‌دانم که میشود گفت: آقا اشتباه است، لابد از رسالات عربی افلاطون - یا سریانی آن - ترجمه کرده بوده و عبید، به اشتباه استناد به یونانی داده است، ولی چرا؟ چرا اجتهاد در مقابل نص کنیم؟ بنده فعلا خواجه نصیر را جزء زبان‌دانهای یونانی ایرانی می‌دانم تا ناقض آن پیدا شود - لانتقض الیقین بالشک! این دفاع را می‌باید اولاد خواجه نصیر - یعنی نصیری‌ها بکنند که فعلا قلم را غلاف کرده و شمشیر از غلاف بیرون کشیده‌اند و به قول اعتماد السلطنه، فرزندان و احفاد خواجه نصیر: «... درین عهد جاویدمهد نیز بعضی از ایشان نوکردیوان باشند، و درخواتم خویش نصیری نقش می‌نمایند. از مشاهیر ایشان عبدالله خان است تفنگدار خاصه همیونی.» (مطلع الشمس ۲۳۱).

۴- مقدمه کتاب پلوتارخ ص ۱۰. مال جامع علوم انسانی

۵- رجوع شود به مقدمه نگارنده بر ذوالقرنین یا کوروش کبیر، ص ۴۹ و ۵۰، به نقل از کتب تاریخی، در اینصورت کلمه معروف کرد را که امروز معروف است هم باید بر طبق ضبط آنها کیرتی Cyrti خواند، با آنکه در تواریخ قدیم ما «کورد» ضبط شده است. فکر می‌کنیم این «اماله» مربوط به لهجه شمال و جنوب باشد.

۶- رجوع شود به مقاله آقای دانش پژوه در باب مکتب ادس - که قرار بود در کنگره رضاییه بخواند، ولی اعضاء کنگره بعد از ۱۷ شهریور محترمانه بازگشتند! نوشته‌اند که مختصری از منطق ارسطو را مطران نصیبین برای انوشیروان به زبان سریانی ترجمه کرده بود، آگائپاس گفته است که خسرو انوشیروان به بعض افکار فلاسفه که



چندان به مذاق موبدان خوش نمی‌آمده توجه داشته است. اورانیوس طیب و حکیم سریانی معلم فلسفه انوشیروان بوده، آگائیس گوید: انوشیروان، موبدان را جمع میکرد تا در تکوین جهان و نظایر آن معنی بحث کنند، مثلاً آیا عالم نامتناهی وابدی است یا جهان را علتی یگانه است، و مانند اینها، (ایران در زمان ساسانیان ترجمه استاد مرحوم رشید یاسمی ص ۳۰۰). عجب اینست که مأمون هم دویست و پنجاه سال بعد از انوشیروان همین بساط را برای ترجمه آثار ارسطو، منتهی از سریانی به عربی، راه انداخت و غوغای حدوث و قدم را تجدید کرد. او در عین حال فریفته انوشیروان هم بود، چندان که با لطائف‌الحیل خود را به دخمه انوشیروان رسانید و جسد او را دید، «تواضع نمود... مأمون در روی شاهنشاه می‌نگریست و جامه‌های او را می‌دید، بعضی تباہ شده بود، مأمون جامه‌های نو بر وی افکند و تخت او پوشانید و کافور و مشک و عنبر بر آنجا پراکند، و از هردو جانب سفیدی در محاسن انوشیروان درآمده بود، و عصابه از دیبای برس روی بسته، چهار شتر از مروارید بر آنجا دوخته بر شکل کتابت. مأمون در وی می‌نگریست و این آیت می‌خواند که ان فی ذلک لعبرة - لاولی الابصار...» (تاریخ بناکتی، ص ۱۶۲). روایتی هم هست که مأمون ارسطو را به خواب دید، و از گفتگوی او معجزه شد (روضات‌الجنت). اما بعقیده من، با اینکه به قول آگائیس، انوشیروان آثار ارسطو را خوب و بهتر از یونانی‌ها می‌فهمید، در آخر کار همان سرگردانی را که داشت که در اول آن، زیرا بقول همین بناکتی، نوشته‌ای را که بر عصابه جسد انوشیروان بود برای مأمون ترجمه کردند: «یک سطر این بود: گیتی که یزدان کرد، مرا چه کوشش... و بر چهار گوشه تخت: چهار سطر نوشته بود: هر کرا پادشاهی نیست کامرانی نیست، هر کرا زن نیست کدخدایی نیست، هر کرا فرزند نیست شادمانی نیست، هر که را این همه نیست بیماری نیست!» هر کس هر چه بگوید، عقیده من اینست که انوشیروان (فیلسوف‌السلطین!) منطقی و فلسفه ارسطو را می‌خوانده که شاید بتواند جوابی برای ایدئولوژی مزدکی‌ها در چپته داشته باشد، و مأمون هم در همین مقصود و برای یافتن جواب منطقی معتزله و قرامطه، روی به آثار ارسطو و اصولاً فلسفه آورده چه توان کرد، پادشاهی هم گاهی آدم را ایچند - خوان مکتب فیلسوفان می‌کند. و گرنه سلطان محمد تغلق که فیزیک و فلسفه ارسطو می‌دانست با توجه به حقوق بشر، یک بار، گوشت نوه مردی از شورشیان را به خورد همسر و فرزنداناش داد!

۷- عیب است که دانشگاه‌های ما با وجود صدها استاد چشم‌دار صاحب نظر به اندازه یک نابینای مصری همت نداشته باشند: دکتر طه حسین را می‌گویم که آثار یونانی - از جمله ارسطو را - از زبان اصلی به عربی ترجمه کرده بود.

۸- ترجمه تاریخ هرودوت ج ۱ ص ۱۸۲.

۹- ایران باستان ص ۵۱۶.

۱۰- ایران باستان ص ۵۵، چنین اشتهاهی در ترجمه يك ضرب المثل هندی هم شده است. آریان ضمن توصیف عبور اسکندر از هند گوید: «... زنان هندی از جاده عفاف خارج نمی‌شوند، ولی با دریافت يك فیل! حاضر می‌شوند با اعطاء کنندۀ هدیه، هم‌خوابه شوند، زنان مایۀ افتیخار خود میدانند که زیباییشان به اندازه‌ی يك فیل بنظر رسد!» (تمدن هند، ویل دورانت ص ۶۴۳).

اما به عقیده من این يك ضرب المثل مناعت طبع یوده که لابد درباره زنان می‌گفته‌اند فلانی آنقدر زیباست که برای هم‌خوابی او باید يك فیل (و شاید هم فیل سفید - از نظر اهمیت در هند) باو هدیه داد، این ضرب المثل را شنیده و واقعیت پنداشته‌اند، و گرنه، زن زیبا، وقتی فیل دریافت کرد، آنرا چکار بکنند؟ لابد همان کاری که خانم برنده بخت - آزمائی هواپیمایی «سنا» در ایران! کرد یعنی برای پرداخت کرایه آشیانه فرودگاه ناچار شد آنرا مفت حراج کند! این نوع ترجمه آداب و رسوم از نوع همان نقاط معروف «نژونم» در نقشه جغرافیائی آن فرنگی است که در غرب ایران نمونه بسیاری از آن را ضبط کرده بود، یعنی از راهنمای لر خود می‌پرسید که اسم آن ده چیست؟ لر جواب می‌داد: نژونم، یعنی نمیدانم. اما مهندس نقشه بردار فرنگی تصور کرده بود نام آن ده «نژونم» است: بالنتیجه چندین ده بنام نژونم در نقشه جغرافی او تعیین شده بود!

۱۱- در يك شعر هم، اشاره به مقداری چوب جارو، در يك کشتی شده است. مترجمین امروزی که نسبتی میان چوب جارو و کشتی نمی‌یافتند، از نوع نسبت: و شقیقه، برای خود تعبیرها و تفسیرهایی می‌کرده‌اند و فال‌ها می‌زدند تا اینکه همین‌اواخر، يك کشتی از روزگار قدیم از زیر دریا درآمد با مقداری جارو و چوب‌های آن. معلوم شد، چوب جارو را فقط برای این درکناره‌های کشتی می‌گذاشته‌اند که صندوق‌های بار، رنگ و چوب کشتی را زخم نکنند و تنه را از بین نبرد - مثل لاستیک و پوشال و پلاستیک امروزی! همین و دیگر هیچ؟ همه آن تعبیرها و تفسیرها و تأویل‌های دور و دراز قرن ۱۹ بی‌نتیجه و بوج بود!

۱۲- گویا خیلی - که مقیم فرانسه است - کتاب را از متن یونانی ترجمه کرده، و العهده علی الراوی.